

دفاع مقدس در نثر ادبی معاصر

امید روستا^۱

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران جنوب (نویسنده مسئول)

omidroosta.722@gmail.com

چکیده

ادبیات فارسی از دیرباز، بستر مناسبی برای بیان رویدادهای تاریخی بوده است و توانسته است سهم خود را در بیان مسائل هر عصری به خوبی ایفا کند؛ بی شک در لابه لای متون ادبی، تصاویری از صحنه‌ها ارائه می‌شود که در بستر دیگر متون، کمتر می‌توان آن را مشاهده کرد؛ دفاع مقدس یکی از موضوعاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت یک ژانر جدی وارد عرصه ادبیات شد و نویسندگان و شاعران زیادی توانستند تصویرهای واقعی از میدان جنگ ارائه دهند و در ماندگاری این رویدادها، سهم بسزایی داشته باشند. بنابراین تعمیم موضوعات پایداری در حوزه دفاع مقدس، سهم بسزایی در تقویت حس میهن‌دوستی مخاطبان دارد و این پژوهش بر اساس روش توصیفی و تحلیلی خود، رویدادهای دفاع مقدس را در بستر نثر ادبی بیان کرده است و پس از ارائه کلیاتی درباره انقلاب اسلامی، نثر انقلاب اسلامی و چگونگی وقوع دفاع مقدس، مهم‌ترین جلوه‌های پایداری را در این زمینه بیان نموده است که عبارتند از: ترسیم صحنه‌های میدان جنگ، بیان رشادتهای رزمندگان اسلام، بیان نامردی‌های دشمن، بیان اعتقادات رزمندگان، وطن‌دوستی رزمندگان، مرگ‌اندیشی رزمندگان و غیره که همگی با زبانی ساده و روان بیان شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: نثر فارسی، انقلاب اسلامی، دفاع مقدس

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ رخ داد و آشپانه رژیم منحوس قبلی از هم گسسته شد. امام خمینی برای اینکه نشان دهد که انقلاب اسلامی را مردم خواسته‌اند نه به زور به آنان تحمیل شده است، روز دهم فروردین سال ۱۳۵۸ مردم را در یک همه‌پرسی دعوت کرد که مردم با اکثریت آرا (بیش از ۹۸ درصد) به جمهوری اسلامی رأی دادند. از حوادث پس از انقلاب می‌توان به حمله دانشجویان خط امام به سفارت آمریکا در تهران اشاره کرد که افراد حاضر در سفارت را به گروگان گرفتند. بنی‌صدر در دوره اول انتخابات ریاست جمهوری انتخاب شد. پس از سامان گرفتن نهادهای اجرایی در کشور، نوعی انقلاب فرهنگی در کشور نیز به خصوص در دانشگاه‌ها شکل گرفت که به درگیری بین نیروهای انقلاب و گروه‌های سیاسی مستقر در دانشگاه‌ها که خاستگاه دانشجویی داشته، منجر شد. انقلاب اسلامی ایران بر تمام طبقات اجتماعی تأثیر گذاشت. این انقلاب با شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» به پیروزی رسید و توانست نظام سلطنتی و دیکتاتوری طاغوت را با برپایی نظام مردم سالاری دینی نابود کند. کشور ایران که تا قبل از انقلاب، مورد تاراج سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره کشورهای بیگانه بود، با شعار «نه شرقی، نه غربی» زمینه‌ساز قطع دست بیگانه از امور کشور شد. دفاع از محرومان و مستضعفان و ایستادگی در برابر استکبار جهانی، به عنوان یک اصل ثابت در نظام سیاسی کشور شد. تفکر صدور انقلاب اسلامی به سراسر جهان، لرزه بر اندام فکری جهان کفر انداخته بود. به طوری که بیداری اسلامی امروزه یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی است. کشور ایران در دوران انقلاب اسلامی توانست در اغلب زمینه‌ها خودکفا شود و دیگر دستاوردهای علمی و فناوری، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره را به ارمغان آورد اما همزمان با روند توسعه و ازسرگیری امور در کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بیگانه نیز بیکار ننشست و از همان سال‌های اولیه پیروزی انقلاب، دشمنی خود را نشان داد که مهم‌ترین رخداد آن، جنگ هشت ساله دفاع مقدس است.

دولت بعثی عراق که قبل از وقوع انقلاب اسلامی، با ایران بر سر مسائل مرزی و قرارداد ۱۹۷۵، دشمنی داشت و همواره خود را مغبون این قرارداد می‌پنداشت، پس از وقوع انقلاب اسلامی با این تصور که ایران، دیگر آن کشور سابق نیست بلکه به دلیل درگیری‌های حاصل از برپایی انقلاب، متزلزل شده است، چنین پنداشت که فرصت مناسبی برای شکست این کشور رقم خورده است. نگرانی صدام و هم‌پیمانانش، جز مسائل مرزی، بیشتر از هر چیزی، استیلای انقلاب اسلامی بر دیگر ملل بود که این سخن را امام خمینی (رحمه الله علیه) به صراحت بیان نموده بود که «ما، انقلاب خود را به سایر ملل صادر می‌کنیم»؛ بر پایه چنین اندیشه‌هایی، عراق در ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ به مرزهای ایران حمله کرد که توانست پس از درگیری‌های فراوان، بر شهرهای مرزی غرب کشور مانند خرم‌شهر، سوسنگرد، دزفول و غیره مسلط شود و برخی شهرها را محاصره کند. به تدریج هر یک از دو کشور توانستند در عملیات‌هایی پیروز شوند. کشور ایران که در آغاز جنگ، درگیر مسائل داخلی پس از وقوع انقلاب اسلامی بود، نوعی هرج و مرج داخلی را پشت سر می‌گذاشت و هنوز در داخل کشور بسی مسائل بود که نازل باقی مانده بود. نیروهای شیفته غرب نیز هر از گاهی در صدد بر هم زدن اوضاع داخلی بودند و این چنین بود که دشمن از اوضاع پیش آمده سوء استفاده نمود و به کمک آمریکا و متحدش، شوروی که ایران را دشمن خود می‌نامید، جنگی سخت را شروع کرد و توانست تا حدودی بدون مانع به مرزهای کشور حمله کند. با دستور امام خمینی و خشم نیروهای مردمی، نوعی اتحاد

بین نیروهای انقلابی شکل گرفت و اکثر نیروها، داوطلبانه عازم جبهه شدند که توانستند حماسه‌ای مقدس را رقم بزنند که برکات و دستاوردهای فراوانی را به ارمغان بیاورند و تا تاریخ، تاریخ است، چنین جنگی را فراموش نخواهد کرد. این جنگ، ناخواسته و یک طرفه از سوی دشمن شکل گرفت بنابراین جهاد در برابر هجوم دشمن و دفاع از استقلال سرزمین، سرلوحهٔ بینش غیرتمندانی ایرانی قرار گرفت. با اینکه دشمن از هر حربه‌ای برای تضعیف کشور ایران انجام می‌داد، اما نیروهای ایرانی جوانمردانه می‌جنگیدند و در نهایت به پیروزی رسیدند. نثر ادبی فارسی نیز همسو و متناسب با این حوادث، پیش رفته است و توانسته است در کنار تاریخ، به بیان این حوادث بپردازد.

نثر فارسی در دوران انقلاب اسلامی

نثر فارسی در مجموع، از دورهٔ مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی، کمتر هویت ملی دارد. منظور از هویت ملی، ظهور و بروز تمام ویژگی‌های ناب متأثر از فرهنگ، دین، زبان، نژاد ایرانی، اعتقادات و آداب و رسوم اسلامی در نثر ادبی است. به طوری که این ویژگی‌ها، بتواند تأثیر خود را در تمام شئون زندگی مردم بگذارد. نثر فارسی قبل از انقلاب، غرب زده، شبه - روشنفکر، غیراصیل و مملو از خودباختگی در برابر فرهنگ بیگانه بود. به همین دلیل شاهد ایجاد موجی در عرصهٔ ادبیات منشور این دوره توسط نویسندگان که خود نیز طعم مرارت‌ها و سختی‌ها را کشیده‌اند، نیستیم. نهایت هنر نویسندگان این دوره، تقلید از نسخه‌های غربی بود که فقط توانستند آثاری غیرخلاقانه و غیراصیل خلق کنند. با پیروزی انقلاب اسلامی، در نثر فارسی نیز مطابق با اهداف انقلاب اسلامی، تغییراتی شکل گرفت و شاهد موجی جدید در عرصهٔ نثر فارسی هستیم. به طوری که آثار خلق شده در این دوران، متفاوت با نثر دورهٔ قبل هستند و به ادبیات قبل از انقلاب و بیگانه، بدهی تقلید ندارند و به سوی شکل‌گیری ادبیات بومی براساس تکنیک‌ها، ساخت‌ها و محتوای ملی پیش می‌روند. از زمان پیروزی انقلاب اسلامی، در نثر نویسندگان، توجه به خود، شکل گرفت. ادبیات انقلاب اسلامی، در سال‌های اولیهٔ پس از پیروزی انقلاب، به دلیل وقوع جنگ تحمیلی و تحولات سریع سال‌های ابتدایی انقلاب، کمرنگ است. اما سال‌های پس از آن، شاهد پویایی آن هستیم. بعد از اتمام جنگ تحمیلی، ادبیات پایداری و مذهبی، جای خود را در دل ادبیات انقلاب اسلامی باز کرد و شاهد بلوغ ادبیات پایداری هستیم. به طوری که آثار بارزشی در این زمینه نوشته شدند. در سال‌های ابتدایی انقلاب اسلامی، به دلیل جریان تند حوادث پس از انقلاب، آثاری که در زمینهٔ نثر ادبی نوشته می‌شدند، اغلب رویکرد اسلامی و مارکسیستی داشتند. این نوع ادبیات که از دههٔ پنجاه با خصلت مبارزه جویی ادامه حیات داده بود، تا این زمان توانسته بود از الگوهای اجتماعی، کارگری و کشاورزی نیز استفاده کند و اغلب آثار ادبی در حوزهٔ نثر انقلاب اسلامی، سیاسی و اجتماعی و اندکی تاریخی بود. در دههٔ اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شاهد داستان‌نویسی منطقه‌ای و بومی هستیم؛ اغلب داستان‌های نوشته شده، مربوط به یکی از مناطق ایران هستند و نویسندگان نیز سعی کرده‌اند ویژگی‌های بومی مناطق خود را در اثرشان نشان دهند. این آثار کوشیده‌اند جامعه و مردم خود را بی‌واسطه و آن طور که واقعاً هستند، نشان دهند. بر همین اساس، به تدریج گونه‌ای از

واقعیت‌گرایی در آثار نویسندگان شکل می‌گیرد که از جهان مادی نیز فراتر رفته و وارد عوالم فراواقعی شده است که می‌توان از آن به عنوان واقع‌گرایی اسلامی نام برد. مکتب فکری این نویسندگان، متفاوت با طیف نویسندگان قبل از انقلاب و نویسندگان غیرمذهبی پس از انقلاب است. به طور کلی ادبیات انقلاب اسلامی، به جنگ کفر و نفاق و شیطان درون می‌پردازد. نویسنده انقلاب اسلامی به انگیزه کسب شهرت و مال، نمی‌نویسد. وی نثر خود را در جهت زدودن هر انحرافی در جامعه مزین می‌کند. داستان انقلابی، در خواننده رشد ایجاد می‌کند و نوعی تحوّل مثبت روحی در مخاطب شکل می‌دهد و ضعف اخلاقی را از او دور می‌کند. بنابراین تار و پود نثر انقلاب، با اسلام آمیخته است. تفکر و فلسفه حاکم بر آن، اسلامی است.

جلوه‌های پایداری در نثر ادبی دفاع مقدّس

ترسیم اوضاع داخل ایران در زمان جنگ

حال اگر بخواهیم از میدان نبرد خارج شویم و گذری بر اوضاع و احوال بیرون از جبهه داشته باشیم، به مصادیقی برمی‌خوریم که اوضاع بیرون نیز چندان چنگی به دل نمی‌زند ولی این‌جا از دو سو مورد نقد است؛ یک طرف قضیه، حمله‌های دشمن به مناطق مسکونی و مردم بی‌دفاع است و از طرف دیگر نامردی‌های افراد داخل کشور که چگونه از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند.

یکی از مکان‌هایی که سرپناهی برای تجمع مردم و درمان آنان بود و هم‌چنین مقری برای تجهیز جنگ؛ مدارس بودند که دشمن، آن‌ها را مورد هدف خود قرار می‌داد:

«دو انفجار خیلی نزدیک، چوب بست را به سختی تکان داد. مرد با شتاب پایین پرید و با کارگرها به سوی پناهگاهی که در آن نزدیکی کنده بودند، دوید. زنی از دور جیغ کشید: «یا امام رضا ... مدرسه ... مدرسه را زدند!» (درویشیان، ۱۳۷۷: ۶۸)

بسی رزمندگان که به خاطر آرامش مردم شهید شدند و با خون خود بر دیوار انسانیت، عشق به خدا را حک کردند ولی برخلاف آن، چه بسا افراد در زیر سایه چنین آرامشی، از دیوار مردم بالا می‌رفتند و دست به دزدی می‌زدند:

«کسانی هم بودند که کارشان دزدی از خانه زندگی و هستی بحران زده‌های جنگ بود - یعنی خالی کردن یا دستبرد زدن به خانه‌ها یا دکان‌های مردم که صاحبانشان از ترس فرار کرده بودند.» (فصیح، ۱۳۷۱: ۱۴۸)

«مردم زیر بمب و گلوله، توپ و ترکش و خمپاره، دارن از مملکت دفاع می‌کنن؛ اون وقت ئی نامردا از راه دور راه میفتن و میان خانه‌های مردم را می‌زنن.» (محمود، ۱۳۷۸: ۲۷۰)

گران‌فروشی نیز از مسائلی است که برخی افراد در دوران جنگ آن را به کار می‌بردند و این افراد نیز از دشمن نیز بدتر هستند:

«آخه ئی نامرد ساعت به ساعت جنسشو گرون می‌کنه. وقتی م بهش میگی کل شعبان، مردم دشتون خالیه، بیکارن، ندارن، انصافم خوب چیزیه؛ چشمای گشادش، گشادتر می‌شه و می‌گه من که قیم مردم نیستم. ندارن، نخورن.» (همان: ۱۰۰)

به پرواز درآمدن پرندۀ مرگ، مخصوص میدان نبرد و جبهه نبود بلکه در شهر و روستا نیز از دست‌افشانی جنگنده‌های دشمن، آتش مرگ فرومی‌ریخت و همه را آواره کوه و بیابان می‌کرد:

«رفتم مدرسه؛ جنگ هنوز تمام نشده بود اما دیگر بمب نمی‌انداختند؛ موشک می‌انداختند که سرعتش بیشتر بود. بیشتر وقت‌ها به آژیرکشیدن هم نمی‌رسید. روزی ده‌تا، بیست‌تا، هر چندتا که دوست داشتند می‌زدند؛ وقتی می‌زدند یعنی دیگر می‌زدند با ضدهوایی، نمی‌شد جلوش را گرفت.» (شاملو، ۱۳۷۹: ۱۳۸)

وقوع حملات دشمن به طور ناگهانی، مردم عادی و بی‌دفاع را چنان دچار آشفتگی و ترس می‌کند که گویی قیامت برپا شده است و آدمی را یادآور آیه ۳۶ سورۀ عبس می‌کند: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ» (روزی که انسان از برادر و مادر و پدر خودش فرار می‌کند).

«غَرَشْ سهمگینشان همه جا را لرزاند. آسمان پر از پرندۀ‌های فراری شد. روستا یک پارچه در آتش فرو رفت. عدۀ‌ای وحشت‌زده از میان آتش و دود بیرون پریدند و به سوی تپه‌ها، هجوم بردند. هیچ کس از پدر و مادر و خواهر کوچک او خبر نداشت. میگ‌ها از دور داشتند بر می‌گشتند. انفجار دیگری دهکده را لرزاند. فرار کردند شب را تا صبح دویدند و در هوای گرگ و میش بر برف‌ها نشستند.» (حاج سیدجواد، ۱۳۸۰: ۳۴)

حمله به مناطق مسکونی و جایی که فقط مردم عادی زندگی می‌کنند، نشان از وحشی‌گری دشمن و ترس وی است. شمار شهیدانی که فقط در مناطق مسکونی به شهادت رسیدند نیز به مراتب، بالا است، افرادی که مظلوم‌وار و بی‌دفاع شهید شدند: «پدر بزرگ من داشت از یک بستنی‌فروشی بیرون می‌آمد که هواپیماها بمب انداختند. وقتی جنازه‌اش را پیدا کردند، سه تا بستنی قیفی توی دست‌هایش، آب شده بود؛ برای من و خواهرهایم خریده بود. خودم می‌دانم.» (همان: ۸۰)

«ولی همین امشب زیر همین بارون چندتا بچه هستن که مادرشون خونه نیومده؛ من نمی‌دونم باباشون چه قصه دروغی براشون سر هم کرده؟ نمی‌دونم چندتا از بچه‌ها با این قصه دروغ خوابشون برده؟ مادر این بچه‌ها امروز صبح مثل من و تو زنده بود ولی یکی از همین گلوله‌ها - که تو برای تخریب دیوار کلیسات می‌خوای به نمی‌دونم کجا شکایت ببری - صاف اومد کنار بساط سبزی فروشی‌اش.» (احمدزاده، ۱۳۸۶: ۲۳۹)

اوضاع و احوال سال‌های ابتدایی شروع جنگ تحمیلی به دلیل عدم کنترل اوضاع، دردناک‌تر از سال‌های بعد است:

«سرتاسر جزیره، زندگی عادی خود را از دست داده است. مناطق تسخیر شده و غارت شده و ویران شده در چنگ نابودی است. خانه‌ها بر سر زن و بچه‌ها خراب شده، بازارها و مغازه‌ها در هم فرو ریخته است، چمن‌ها تبدیل به نیزاری خشک و

گورستان جانورهای مرده شده. مردم یا کشته شده‌اند یا آواره‌اند. حتی سگ‌ها و گربه‌ها از بین رفته‌اند. دانشکده‌ها و مدارس، درهایشان بسته است. آموزش از میان رفته، کارخانه‌ها تعطیل است. روستاها خالی است، چاه‌ها خشک است، کشتزارها بی - کارگر است، دشت با لاشه خودروها و تانک‌های سوخته لک و پیس گرفته. مردها و زن‌ها و بچه‌های گرسنه و خسته و فرسوده، همه چیز را می‌پذیرند. انسان‌هایی شریف از خانه‌های خود گریخته و آواره صحرای دور شده‌اند.» (فصیح، ۱۳۷۱: ۲۱۶)

ارتش عراق با تبلیغات سرسام‌آوری توانسته بود نیروهای خود را افزایش دهد و با ایجاد کینه و دشمنی در بین نظامیان خود نسبت به ایران، توانست به صورت ناگهانی به مرزهای ایران حمله کند و در همان روزهای اولیه، به راحتی در مرزهای ایران نفوذ کند. زیرا می‌دانست که ارتش جمهوری اسلامی در شرایط نامساعدی به سر می‌برد و هنوز درگیر مسائل داخلی خود پس از پیروزی انقلاب است. این حمله ناخواسته، سبب بروز مشکلات فراوانی شد و در همان ماه‌های اول، مردم زیادی آواره کوه و بیابان شدند:

«سه ماه جنگ، همه چیز را عوض کرده است؛ کمبود مواد غذایی، شهیدان پی‌درپی، دربدری و آوارگی مردم در اردوگاه‌ها و بعد، بازگشتشان. منهدم شدن خانه‌ها زیر گلوله‌های توپ، مملو شدن بیمارستان‌ها از زخمی‌ها، هوای سرد، کمبود سوخت، بی‌بنزینی، بی‌کاری، تنگدستی و... خیلی‌ها را تنگ حوصله کرده است.» (محمود، ۱۳۷۸: ۲۶۱)

«چهره شهر عوض شده است؛ مردم گروه‌گروه خانه‌ها را ترک می‌کنند و با هر وسیله‌ای که به دستشان می‌افتد، از شهر خارج می‌شوند. گروه‌کثیری پیاده راه افتاده‌اند. بار و بندیشان را رو سر گرفته‌اند و در حاشیه جاده شوشتر، بی‌آنکه مقصدی داشته باشند، به طرف بیابان می‌روند.» (همان: ۷۵)

در لحظه اول جنگ که هواپیماهای دشمن فرودگاه‌ها را زدند و به پاسگاه‌های مرزی حمله کردند، مردم این‌گونه واکنشی از خود نشان می‌دهند:

«هجوم هواپیماهای عراقی به کشور، مردم را به همدیگر نزدیک کرده است. همه بی‌هیچ آشنایی قبلی با گرمی از همدیگر استقبال می‌کنند و هیجان زده از جنگ حرف می‌زنند و از دفاع و از کوبیدن دشمن.» (همان: ۲۱)

اعتقادات رزمندگان در جنگ

آنچه باعث پیروزی نهایی مردم و رزمندگان در هشت سال دفاع مقدس شد، ایمان دینی آنان بود زیرا شالوده انقلاب اسلامی، بر دین اسلام بود و این ایمان به خدا، توان مبارزه آنان را دوچندان می‌کرد. رزمندگان ایرانی با توکل به خدا می - توانستند از موانع دشمن و حتی از میدان‌های مین عبور کنند. دشمن با بیشترین تجهیزات جنگی وارد میدان شده بود ولی رزمندگان ایرانی با اتکال به نیروی ایمان خود و با برنامه‌ریزی و بینش صحیح توانستند دشمن را سرکوب کنند. پرداختن به

این اعتقادات و بینش حاکم بر میدان فکر رزمندگان از همه جوانب درخور اهمیت و توجه است. چه بسا افراد که قبل از اینکه وارد میدان نبرد بشوند، بینششان کوتاه و درک درستی از زندگی نداشته‌اند ولی پس از گام نهادن در وادی مقدس دفاع از کشور، چنان متحول شده‌اند که بینش آنان کیمیای وجود هر فردی در نسل امروز است.

«برای آنکه شش سال است معنی زندگی را فهمیده‌ام؛ اصل قرآن، عمل به قرآن است. قبل از شش سال که اینجا هستم، چه بودم؟ یک تکه گوشت. مرده. سنگ. راست می‌گویم که شش سال است به دنیا آمده‌ام چون فقط همین شش سال را زندگی می‌دانم؛ اگر انقلاب نشده بود و اگر این ملعون به ما حمله نکرده بود، من تا به حال هفت کفن هم پوسانده بودم.» (ابراهیمی، ۱۳۶۶: ۱۸-۱۷)

«این به اعتقاد خالص و صادقانه من، عظیم‌ترین، مؤمنانه‌ترین، دلاورانه‌ترین، ایرانی‌ترین و نیز سالم‌ترین جنگی است که ملت ما از آغاز تاریخ خود تاکنون داشته است.» (همان: ۵)

اردوگاه‌های جنگ، فقط مقر تجهیز و آمادگی برای جنگ نبود بلکه محل انس با معبود ازلی نیز بود؛ چه بسا این مکان‌ها با آرامش‌تر از مکان‌هایی بود که در سطح شهرهای دور از جنگ قرار داشتند:

«مرد راست می‌گوید. اردوگاه صادقی، «کوثر» است و نماز و ندبه و خلوص و جان‌کدنی صادقانه از سحر تا سحر، نه اردوگاه من و تو در خیابان‌های پر ازدحام و دود و آلوده و وسوسه و دشنام.» (همان: ۲۸)

عشق به شهادت در وجود رزمندگان چنان رخنه کرده بود که انگار مال دنیای دیگری بودند. دنیایی که عقل هر کسی آن را درک نمی‌کند:

«گفتم: می‌خواهم بدانم چطور است که تو نمی‌ترسی. بالاخره گوشت و پوست است. جان، عزیز است پس غریزه حفظ حیات چه می‌شود؟- «من به امید چیزهای بهتر هستم فقط همین یک حیات که نیست. یک جاهای بهتر از اینجا هم هست که عقل تو نمی‌رسد عشق به شهادت را در او تحسین می‌کردم.» (حاج سیدجواد، ۱۳۸۰: ۸۵-۸۴)

همه رزمندگان تنها آرزویشان، نوشیدن شربت شهادت بود و اگر رزمنده‌ای، می‌دید که هم‌رزمش شهید شد و وی بی - نصیب می‌ماند، بارها گریه و زاری می‌کرد و برای رسیدن به چنین فیضی، دعا می‌کرد:

«در بین نماز وقتی به اولین سجده رسید، گریه‌اش گرفت نه مثل گریه‌های جبهه که مطبوع باشد و آدم را سبک کند. در جبهه گریه‌ها عشقی بودند اما در خانه، گریه‌ها عقلی شده بودند. وقتی در سجده، طبق عادت خواست بگوید: اللهم ارزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک، قلبش ایستاده بود. دیگر هیچ امیدی برای شهادت نمانده بود.» (امیرخانی، ۱۳۹۰: ۹۴)

آزادسازی شهرهای مرزی و به خصوص خرمشهر، نقطه عطفی در برهم زدن معادلات صدام بود؛ این دشمن ملعون توانسته بود خرمشهر را محل مذاکرات سیاسی خود کند، آزادسازی این شهر، نمادی از پیروزی و پایداری رزمندگان در برابر

دشمن است. برای رهایی این شهرها از دست دشمن، چندین هزار نفر شهید شدند. بی شک، این شهادت برای آنان از هزار بار زندگی در جوار دشمن بهتر بود:

«بچه‌ها در خرم‌شهر کشته شدند، در آبادان کشته شدند، در سوسنگرد کشته شدند و در همدان و حتی اراک و تهران... بله قبول.... اما تو بگو که اگر زنده می ماندند و خرم‌شهر و آبادان و سوسنگرد در دست عراقی‌ها باقی می ماند، آن بچه‌ها راضی و خوشحال بودند و تمام عمر ما را لعن نمی کردند؟ آن‌ها که پستی روح را پذیرفته اند و دناوت خودفروشی را، آن‌ها چگونه می توانند حتی اربابان خوبی برای بردگان کم سن و سال عصر نو باشند؟ و بچه‌هایی که زیر سلطه استعمار رحیم، شریف، نجیب و آقامنش می بایست زندگی کنند، آیا می توانستند زندگی را دوست داشته باشند یا مرگ را هزار بار ترجیح ندهند؟ گفتم که در آزادی کاشتن، در آزادی برداشتن، در آزادی نفس کشیدن.... این و فقط این معنای زندگی است.» (ابراهیمی، ۱۳۶۶: ۶۲)

برپایی نماز، آن هم در میدان نبرد، خلوصش از هر جایی به مراتب زیباتر و آسمانی تر است. غیورمردان ایرانی، میدان نبرد، سجاده آنان بود و با نور الهی وضو می گرفتند:

«باور کن که آنجا چیزی هست که در تمام طول تاریخ حیات این ملت نبوده است. خلوص؛ خلوصی که حتی ادراک شدنی هم نیست. ساعت پنج صبح چنان زمزمه‌ای از نماز در تاریکی برمی خیزد و چنان مهربانی غریبی جریان می یابد که هنوز هیچ شاعری را شهامت ساختن تصویری از این صحنه پدید نیامده است و هرکه ساخته، بد ساخته است و حقیقت را به قدر واقعیتی گذرا، حقیر و بی مقدار کرده است.» (همان: ۴۴)

قیام حسینی همیشه تکرار شدنی است و باعث زنده نگه داشتن اسلام است؛ یاد روز عاشورا و قیام امام حسین (علیه السلام) همیشه در دل رزمندگان قرار داشت و عشق به امام حسین و اعتقاد به وی، شور حسینی را در باطن و ظاهر آنان دل انگیز می کرد. ایشان به پیروی از مکتب حسینی، کتائب دشمن را ورق سوخته می کردند:

«در فکرم که چرا نزد ایشان هیچ کس به قدر حسین (علیه السلام)، عزیز نیست و چرا خاطره شهادت حسین آن قدر زنده است که گویی هم امروز صلات ظهر تشنه تشنه در همین جبهه شهید شده است و چرا تن برهنه اش را آن طور به چشم می بیند که گویی هم اینک این جا برخاک برهنه داغ افتاده است و چرا هیچ کس هنوز هم نیروی حسین را ندارد؛ نیروی پیش برنده، تغییر دهنده، اصلاح کننده، سازنده، به نبرد وادارنده، عاشق کننده و به نهایت افتخار رساننده اش را ...» (همان: ۵۱)

«پخش صوت را شتابان به ذکر مصیبتی می رسانند. حرف از «آقایم حسین» در میان است و آن «حسین جان حسین جان» شیفته‌وش عاشقانه سرشار از شور. خدای من! این‌ها از حسین چه می خواهند و از حسین چه می دانند؟ می شنوم یکی، تک، بیشتر زار می زند و صدای رسای پرسوگش از همه اصوات جدا می شود.» (همان: ۷)

هر کشوری لازم است که نیروهای نظامی خود را تقویت کند و قدرت خود را بالا ببرد اما داشتن قدرت بدون محبت و عشق، نابودشدنی است و این قدرت مانند بنایی می ماند که بر روی تار عنکبوت قرار گرفته است. عراق که در آن زمان به

کمک آمریکا و شوروی تقویت شده بود، چون دیگ قدرتشان چاشنی محبت نداشت، خشک شد و سوختند و الان محتاج محبت هستند؛ حال آمریکا نیز قس علی هذا... .

«عموحسین می گوید: قدرت، احتیاج به محبت دارد. قدرتی که با آن محبت نباشد، قدرت نیست؛ زور است و زور تو را به زمین گرم می زند. این عراقی ها می دونی چرا به این روز افتادند؟ چون در روزگار قدرتشان، جز بی رحمی، هیچ نکردند. آمریکا هم همین طور است. من نمی گویم همیشه باید رحیم بود. نه. رحمان مطلق، خداست. به خرّم شهر که رسیدی، معنی حرفم را خیلی خوب می فهمی: جوان خرّم شهری را خدا از ترحم نسبت به دشمنان معاف کرده است.» (همان: ۴۱)

حضور داوطلبانه در جنگ، خصوصیت بارز بیشتر رزمندگان بود و تنها اعتقاد به ایمان و عشق به وطن، آنان را داوطلب کرده بود که در نطع جنگ، داو ببازند و دشمن را در ششدره نبرد اندازند.

«چون خودت می دانی که داوطلب رفته ام. خودت می دانی که باورهای دارم و به حکم همان باورها و اعتقاد است که گلوله توپ و خمپاره و رگبار مسلسل را استقبال می کنم. می دانی که نمی توانم غریبه را در سرزمینمان ببینم، می دانی که به استقلال مملکت و به آزادی چطور فکر می کنم...» (محمود، ۱۳۷۸: ۳۰۷)

اعتقادات رزمندگان، مثال زدنی است و هرکدام از آنان دنبال دنیایی دیگر می گردند و بی قرارند:

«یه لودر اومده بود خاکریزو تقویت کنه؛ تا شروع کرد به کار، با تفنگ ۱۰۶ زدن تو اتاقتش. راننده اش بچه نهانند بود؛ قبل از اینکه سوار بشه، غسل شهادت کرده بود. از آن آدم هایی بود که انگار به اصطلاح چیزی بهشون الهام میشه. یه حس درونی که از آینده ای دور یا نزدیک خبر میده. می دونن که حادثه ای تو راهه. اما عظمتش یا شگفتیش یا دور از انتظار بودنش یا ناگهانی بودنش یا باورناپذیر بودنش یا غافلگیرکننده بودنش، پیش از وقت اون ما را از آن خود می کنه. طوری که انگار دیگه از آن خود نیستن. یا اصلاً تواین دنیا نیستن. همه چیزو می بینن با همه حرف می زنن، برخورد می کنن اما مثل اینکه همه این ها تو هاله ای از مه یا غبار یا مثلاً تو خواب - یعنی مبهم و ناروشن، آن گونه که درست ندونن که هستن یا نه - اتفاق می افته. می دونی به جای دیگه ای تعلق داری و چیز دیگه ای در انتظارته.» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۴-۵)

توصیف صحنه های جنگ

حال و هوای صحنه های جنگ و بیان آنها، بی شک دل هر وطن دوستی را به شور و هیجان می اندازد. با این توصیف هر خواننده ای می تواند حس کند که در صحنه جنگ قرار دارد و پی ببرد که جنگیدن با چنین شرایطی روحیه دلآوری می خواهد:

«ناگهان خمپاره ای مانند صاعقه در کنارش فرود آمد و انفجار... و دیگر هیچ نبود - درست مثل شعبده بازی - جز تکه های بدن سرباز هم رزم که در اطراف پخش شده بود؛ چه مناظری!» (حاج سیدجواد، ۱۳۸۰: ۷۲)

گفتیم که یکی از ناجوانمردی‌های دشمن، حمله به مناطق مسکونی و بمباران مدارس و بیمارستان‌ها و دیگر ساختمان‌هایی است که مردم عادی در آن‌ها حضور دارند. چه بسا مردم بی‌دفاعی که با این سرنوشت، سر بر خشت نهادند:

«هوایماهای دشمن مثل ملک‌الموت سر می‌رسیدند و بلافاصله بمب‌های خود را پرتاب می‌کردند و تقریباً بلافاصله معلوم می‌شد که بمب‌ها و بعد موشک‌ها بر کدام ساختمان فرود آمده و بر زندگی چه کسانی نقطه پایان نهاده‌اند.» (همان: ۷۰)

روحیه شجاعت و حس وطن‌دوستی در بین جوانان و نوجوانان ایرانی، چنان زیاد بود که بیشتر آنان، داوطلبانه عازم جبهه شده‌اند و با اینکه بسی از آنان، مشکلات خانوادگی داشتند و می‌توانستند در راه خانواده جهاد کنند، اما وطن را خانواده خود پنداشتند و ترجیح می‌دادند در راه خانواده بزرگتر جهاد کنند:

برای نمونه حال کسی که رزمنده جبهه بود:

«در کودکی پدر خود را از دست داده و سختی زندگی، او را از همان بچگی پیر کرده بود. شالیزار و دریا برای او معنای رنج و تلاش داشت. مادرش به او متکی بود.» (همان: ۸۵)

کسی که جان بر کف، عازم سنگرهای مقاومت می‌شود، ترسی ندارد؛ حال، باقی بماند که در این دوران، گروه‌های زیادی از افراد ترسو، بار و بنه خود را بستند و برای تفریح در کشورهای غربی و همسایه، سکنی گزیدند و چه بسا با ترکیدن یک پلاستیک نیز قلب سنگی آن‌ها از حرکت می‌ایستد.

«تویی زوزه‌کش از بالای سرمان می‌گذرد و رسول با چشمانی که دو دو می‌زند، آسمان سیاه و پرستاره را می‌کاود. چند گلوله دیگر، این‌ور و آن‌ور منفجر می‌شود ولی در این محشر کبری به آن توجهی نداریم.» (دهقان، ۱۳۸۴: ۱۱۷)

«تانک‌های دشمن، روشن کرده‌اند و گاز می‌دهند و از جای خود حرکت می‌کنند. هر کدامشان به سویی شلیک می‌کنند. ما آمده‌ایم در میانشان. یکی از تانک‌ها در جا می‌زند. یکی از رو برجک آن، سر بالا می‌آورد و با دست ما را نشان می‌دهد. آرپی - جی زن دسته، می‌رود جلوتر رو زمین می‌نشیند و شلیک می‌کند تانک یک گلوله آتش می‌شود.» (همان: ۱۷۳-۱۷۴)

از دیگر صحنه‌های جنگ، جنگ تن به تانک است؛ فرض کنید چندین تانک مانند اسب وحشی به طرف کسی می‌آیند؛ مسلماً برای دلاوران ایرانی در این صحنه، کوچک‌ترین کار، نشانه گرفتن تک‌تک آن‌ها است.

«تانک، مثل اسب وحشی چهار نعل می‌آید طرف علی؛ علی چند قدم قیقاج می‌رود و تانک‌های پشت سر که می‌سوزند، سایه‌اش رو می‌اندازند رو تانک؛ درحالی که رقص مرگ می‌کند.» (همان: ۱۷۵)

بیان رشادت‌های رزمندگان ایرانی

سخت‌ترین زمان برای هر یک از افراد در جبهه، شب عملیات است؛ بیشترین شهدای ما، در عملیات‌های صورت گرفته، شهید شدند. قبل از شروع عملیات، همگی با این هدف، پیش می‌روند که یا شهید می‌شوند و یا شکست می‌خورند و یا اینکه شهید و پیروز می‌شوند؛ در هر صورت، آنچه برای این عزیزان اهمیت ندارد، جان‌شان است که حاضرند به راحتی از آن بگذرند. در این عملیات‌ها، دوستان صمیمی و حتی برادران خود را از دست می‌دهند ولی این مردان رشید چنان صبری دارند که در کوشیدن سست نمی‌شوند.

«امشب ممکنه هر اتفاقی بیفته، هر بلایی ممکنه سر هرکدوممون بیاد. بیاین امشب هم‌قسم بشیم که تا آخر عملیات هر بلایی که سرمون اومد، اگه دنیا رو سرمون خراب شد، اگه همه غم‌های عالم رو انداختن رو سرمون، اگه جلوی هم ریزریز شدیم، گریه نکنیم، هم‌قسم بشیم از حالا تا بعد عملیات، یه قطره اشک از چشمامون سرازیر نشه.» (همان: ۱۵۱)

افراد که برای شب عملیات با خود پیمان می‌بندند، یاد عملیات‌های گذشته می‌افتند که دوستان و هم‌زمان خود را از دست داده‌اند و جای آنان را خالی حس می‌کنند:

«حال پیمان می‌بندیم و هم‌قسم می‌شویم؛ مثل بارها و بارها که دست رو دست هم گذاشتیم اما می‌دانم وقتی می‌رسد که می‌خواهم بترکم. نیاز زندگی‌ام قطره‌ای اشک است اما ... دست‌ها رو، روهم می‌گذاریم. پنج دست که روی هم قرار می‌گیرد، میرزا یکهو می‌زند زیر گریه: «یا یادتونه پ پ پشت خا خا خاکریز عا عا عاشورا نشستیم یه یه ... - هیچ چیز از یادمان نرفته مگر می‌توان از یاد برد؛ آن روز یازده دست روی هم قرار گرفت و خمپاره‌ای کنارمان ترکید و اولین دست همان جا از ما جداشد. آن روز یازده مرد بودیم؛ یازده مردی که بزرگترینمان نرمه‌مویی روی صورتش روییده بود. حال پنج نفریم و تنها پنج نفر. چه زود گذشت و چه زود جمعمان کم شد.» (همان)

ترس و وحشت دشمن از نیروهای ایرانی در حین جنگ، ناشی از نگاه و بینشی است که نسبت به جنگ و هدف دارند؛ یک پاسدار ایرانی وقتی قدم در وادی دفاع از ناموس و اسلام برمی‌دارد، به تنها چیزی که فکر می‌کند، رضای الهی و رسیدن به مطلوب خود یعنی شهادت است اما نیروهای دشمن هرگز با چنین بینشی پای در میدان جنگ نهاده‌اند؛ دشمنی که به هیچ چیز رحم ندارد و فقط چشم طمع به سرزمین هم‌جوار خود دوخته است و در میدان جنگ در سنگرهای خود چنان به شراب - نوشی مشغول می‌شوند که وقتی نیروهای ایرانی را در برابر خود می‌بینند، چنان لرزه بر اندامشان مستولی می‌شود که تنها راه نجات خود را تسلیم شدن می‌دانند:

«اما آن‌قدر بزدل و نامردن که نمیتونن طاقت بیارن. به خصوص از بچه‌های ما چنان وحشتی دارن که هر جا سر و کله بچه‌های ما پیدا بشه، بی‌برو برگرد، اسلحه رو میذارن زمین و دست‌هارو می‌برن بالا.» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۸۱)

حماسه یعنی جنگیدن با عشق، با کمترین امکانات و در نهایت، پیروز شدن:

«حماسه از آنجا شروع شد که به هنگام آغاز حمله عراق به خاک انقلاب، ما روی این خاک - و نه در آسمان - چیزی نداشتیم جز» مشت مشت «بچه‌های سرگردان عاشقِ مجنونِ صفتِ مؤمن بی‌اسلحه پابره‌نه بی‌کولبار...» (ابراهیمی، ۱۳۶۶: ۷۱)

از حماسه‌هایی که دلیرمردان ایرانی رقم زدند، جنگ فاو بود که آوازه‌اش را بیشتر افراد شنیده‌اند و دلاوری‌های مردان ایرانی را در این جا می‌بینیم که چطور توانستند دشمن ننگین را شکست دهند. می‌توان گفت که عملیات فاو، موفق‌ترین عملیات جنگ ایران و عراق بود که در آن نیروهای سپاه و ارتش ایران توانستند با غافلگیری دشمن از ارون‌درد عبور کرده و شبه جزیره فاو را در تسلط خود درآورند. این عملیات به نام عملیات والفجر ۸ بود و نیروهای ایرانی فجرآفرینی کردند:

«اما من جنگی مثل فاو ندیدم. مو به تنت راست می‌شود. هرچه قدرت و شهامت و اعتقاد می‌خواستی، آن جا می‌دید. انقلاب را آن جا می‌دید، نماز و روزه را آن جا. جنگ تن به تن را آن جا. ای خدا چطور برایت بگویم؟ تو که آن جا نبودی تا بدانی چه خبر بود. گارد ریاست جمهوری صدام لعنتی تن به تن، سنگر به سنگر با بچه‌های ما می‌جنگید. آن‌ها دو متر قدشان بود و هیبت دیو و دد داشتند. مثل گوریل، گنده و سنگین و بچه‌های ما جمع و جور. آن وقت ناگهان فریاد عراقی به آسمان می‌رفت و زانو می‌زد و عربده می‌کشید و به عربی می‌نالید: سوختم. سوختم.» (همان: ۱۸)

نه از آن حمله ناگهانی دشمن و نه از این فرار پس از قرار جنگ:

«ملت ما این جا برای باز پس گرفتن ذره ذره خاک وطن، جنگی کرده است مطلقاً باور نکردنی. می‌گویم: خدایا دشمنی که آن‌طور با وقاحت حمله می‌کند و این‌طور با خفت، فرار، چقدر زیباست!» (همان: ۴۸)

تقویت روحیه نیروها و ایجاد حس شجاعت، هرچند همگی رزمندگان، دارای آن بودند ولی لازمه پیروزی و موفقیت است. گذر از بین نیروهای دشمن و شکستن خط مقدم آنان، کار آسانی نیست بلکه فقط شجاعت می‌خواهد که بحمدالله نیروهای ایرانی آن را داشتند:

«بچه‌ها! امشب همه چیز بستگی به شما داره؛ اگه تونستید میون تانک‌ها سوراخ باز کنید، گردان می‌تونه رد بشه وگرنه دشمن دمار گردان رو در میاره. هر کدوم از شما باید به اندازه ده نفر کار کنید؛ کار که شروع شد، باید بریزین رو سر تانک‌ها و امونشون ندید. کمک آرپی جی‌ها یه لحظه نباید از آرپی جی‌زن‌هاشون جدا بشن. امشب این میدون، مرد می‌خواد و مرد این میدون هم شماست. امشب باید پشت دشمن را به خاک بمالین؛ امشب همه‌تون باید روسفید بشین؛ امشب هممون یا شهید می‌شیم یا راه رو باز می‌کنیم.» (دهقان، ۱۳۸۴: ۱۶۳)

یکی از دلاوری‌های نیروهای ایرانی، خطر کردن است. نمونه زیر، مصداق بارزی از این شجاعت ایرانی است:

«بچه‌ها از رزمنده‌ای سخن می‌گویند که در سال قبل، گرفتار عراقی‌ها می‌شود و لختش می‌کنند. دست‌هایش را می‌بندند و او را به سنگرهای خود می‌برند. آن‌ها نه نفر بودند با یک ماشین. سربازان عراقی در سنگر ولو می‌شوند - به خوردن و نوشیدن -. سربازها، جنگ افزارهایشان را از خود جدا می‌کنند و در کنار خود جای می‌دهند. رزمنده اسیر، محاسبه می‌کند که

فاصله‌اش با نزدیک‌ترین نارنجک، بیش از دو متر است. بنابراین اگر بتواند ناگهان تمام قد، برخیزد و با دست‌های بالا گرفته، تمام قد به جلو بیفتد، شاید بتواند نارنجک را به دست آورد. رزمنده در یک لحظه مناسب چنین می‌کند و با دست‌های بسته نارنجک را صاحب می‌شود و ضامن را می‌کشد. هیچ یک از سربازان عراقی، تن به خطر نمی‌دهد. رزمنده بادست‌های بسته، نه اسیر می‌گیرد با یک ماشین. عراقی‌ها خوب می‌دانستند که رزمنده ایرانی تهدید نمی‌کند، شوخی نمی‌کند و از مرگ باکیش نیست. می‌دانستند که انفجار نارنجک برای آن‌ها، مرگ خواهد داشت، برای آن‌ها شهادت. آن‌ها پس از سال‌ها جنگیدن، تفاوت این دو را به خوبی حس کرده‌اند. رزمنده ما حتی از آن‌ها نمی‌خواهد که دست‌هایش را باز کند؛ با دست بسته، اسیران را به داخل ماشین می‌ریزد، راننده را پشت فرمان می‌نشاند و راهی سنگرهای ایرانیان می‌کند.» (ابراهیمی، ۱۳۶۶: ۵۵-۵۶)

مرگ اندیشی رزمندگان

آنچه بر میدان نبرد، سایه‌اش همیشه برقرار است، حضور مرگ برای دشمن و شهادت برای هموطنان غیور ایرانی است؛ رزمنده ایران، هر لحظه حضور مرگ را حس می‌کند ولی هیچ واهمه‌ای از آن ندارد و مرگ را مانند دشمن در زیر پای خود خوار می‌کند:

«آدم تو یه همچو ماجرای اصلاً عوض می‌شه. انگار که مرگ زبونه. انگار که آدم از مرگ بالاتره... انگار که از سرنوشت بالاتره.» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۸۳)

پرنده مرگ، بالای سر هرکسی سایه‌انداز بود و هر آن ممکن بود چنگ اندازد اما مرگی که از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر بود، برای رزمندگان در حین جنگیدن، خوار و ذلیل بود و قبل از اینکه مرگ، آنان را شکست دهد، آنان مرگ را شکست می‌دادند:

«اجنحه‌الموت یعنی پرنده مرگ که از بالای سر هرکسی به پرواز در می‌آید. هر آدمی زادی هم چنین گلوله‌ای به دنبالش است. از تیر سه شعبه حمله بگیر که میان این همه جا باید گلولی نازک علی اصغر حسین را بدرد تا تیری که به سهراب خورد.» (امیرخانی، ۱۳۸۹: ۲۱۵)

چهره مرگ در بینش شهیدان و رزمندگان اسلام، تلخ و کدر نیست بلکه فیض عظیم شهادت است که رزمندگان هر لحظه شاهد آن بودند و خود را برای درک آن، آماده می‌کردند:

«تنها چیزی که واقعیت حتمی داشت یعنی می‌توانست داشته باشد، مرگ بود.» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۲۶)

رزمنده‌ای که به جبهه می‌رود، می‌داند که ممکن است هر لحظه شهید شود :

«مرگ از شاه‌رگ گردن به من نزدیکتر می‌شد و بین من و او فقط یک تفنگ و یک بازوبند چرمی فاصله بود. عاقبت به سوی میدان نبرد حرکت کردیم.» (امیرخانی، ۱۳۸۹: ۶۹)

میهن‌دوستی رزمندگان

داشتن حس وطن‌دوستی و میهن‌پرستی در بین رزمندگان، به گونه‌ای بود که حاضر نبودند حتی اجنبی قدم در این سرزمین بگذارد. گرچه دشمن در اوایل توانست بر بسیاری از شهرهای مرزی غرب کشور چیره شود ولی در نهایت با فداکاری بسی از شهدا و رزمندگان، سرزمین‌های اشغال شده، پس گرفته شدند. آنانی که در جنگ بوده‌اند، بهتر درک می‌کنند که چقدر سخت است که بیگانه قدم غرور در سرزمینت بگذارد. بسی خون‌ها ریخته شد تا خون در رگ‌های نسل امروز جریان یابد. غیرت و شور و شغف رزمندگان چنان بود که این‌گونه دشمن را خطاب می‌کنند:

«ما از انقلابمان، از میهنمان از شرف و حیثیتمان و از اعتقاداتمان مثل مردمک چشم پاسداری می‌کنیم. ما به خون شهیدانمان، به خون شاهدان تاریخمان، سوگند یاد می‌کنیم که از قبرستان تا قتلگاه، از بهشت‌آباد تا میدان نبرد، همه جا رد خون را جستجو کنیم و خاک میهن را به گورستان دشمن بد سرشت بدل سازیم. ما شهیدانمان را به خاک می‌سپاریم و بعد صدام! ... با تو هستیم ... اینک ما که شهادت را در راه آرمانمان و اعتقادمان چون جان شیرین در بر می‌گیریم و در عین شوری‌دگی بالاتر از سرنوشت فردا را رقم می‌زنیم و تو! ... اما تو ای خصم کینه‌توز که در چنگ مرگ تلخ، موم و رام هستی و مرگ را پایان همه چیز می‌دانی ... اینک من و تو ... تا سرنوشت را در جبهه به سامان برسانیم.» (محمود، ۱۳۷۸: ۲۵۷-۲۵۶)

دفاع از ایمان و ایران، برای رزمندگان اسلامی، مایه افتخار و آبرومندی است:

«ما هم از ایمانمان دفاع می‌کنیم هم از ایرانمان. اما شما فقط می‌توانید به خاطر کسب آبرو بجنگید اما همین کار هم شهادت می‌خواهد. نمی‌خواهد؟ دل و جرأت و اراده می‌خواهد. نمی‌خواهد؟» (ابراهیمی، ۱۳۶۶: ۳۷)

خطاب به افراد بزدلی که در زمان جنگ با ترکیدن حتی یک پلاستیک از مملکت فرار کردند و به جای جنگیدن با دشمن، سر از کافه‌های خارج درآوردند و الان نیز تنها چیزی که آنان را خوشحال می‌کند، رخنه در امور کشور است. غافل از اینکه این جویبار رنگینی که شهدای ما راه‌انداخته‌اند از دریای آسمانی نشأت می‌گیرد نه باران‌های هوی و هوس.

«این همان ملتی است که ما تا هزاران سال در کتاب‌هایمان چنان با سربلندی از ایشان یاد خواهیم کرد که انگار آن ملت خود خود ما بوده‌ایم و آن جنگ را خود خود ما کرده‌ایم و از یاد خواهیم برد که در همان زمان کسانی نیز وجود داشته‌اند که تسلیم و دست‌ها بر سر نهاده به فرمان غریزه‌ای حقیر، بزدلانه و ناجوانمردانه فقط به خاطر صدای یک تیر، به هزارها کیلومتر دور از وطن گریخته‌اند و در کافه‌های شبانه در باب اینکه چه کسی خواهد رفت و چه کسی خواهد آمد، «ور» خواهند زد-

بی خبر از اینکه اینجا مسلسل‌ها را حتی از دست‌های شهیدان نخلستان‌های جنوب نیز جدا نمی‌توان کرد.» (ابراهیمی، ۱۳۶۶: ۳۲)

در زمان جنگ، صدام دشمن، در صحنه بود ولی آمریکا و اسرائیل در اتاق فرمان این بازی بودند که دست دشمنی و قدرت خود را از آستین صدام بیرون کرده بودند. چنین پاسخ کوبنده به دشمن باید در دل هر ایرانی تقویت شود:

«دشمن انقلاب، دشمن ما، دشمن سرزمین ما آمده بود و گرفته بود و لم داده بود و تف می‌انداخت روی این زمین. می‌خواست جغرافیای تازه‌ای بنویسد، می‌خواست اسناد و مدارک تاریخی کاملاً جدیدی تدوین کند، می‌خواست به محرّره‌هایش بگوید که ایران باید همان ایران قرارداد یک هزار و نهصد و هفت باشد و ما خواسته‌ایم که اینطور باشد. آه که آن مردک ملعون، روی این خاک راه رفته است، روی این خاک قدم زده است، روی این خاک حتی سخن گفته است. اگر نتوانیم او را به خاک سیاه بنشانیم، این سرزمین هرگز به طهارت مجدّد نخواهد رسید و هرگز دست از نفرین ما بر نخواهد داشت و هرگز به ما اجازه نخواهد داد که روی تن زخم خورده‌اش سجاده پهن کنیم.» (همان: ۱۴-۱۳)

نامردی‌های دشمن

وقتی می‌گوییم که کشور ایران در این جنگ، مظلوم واقع شده است، مظلومیت آن را باید در نامردی‌های دشمن جست - و جو کرد؛ دشمنی که یک ذره انسانیت ندارد و با خوی وحشی‌گری می‌جنگد، دشمن ملعونی که از نابودی نوزادن و کودکان و افراد بی‌دفاع دریغ ندارد و هر کثافت‌کاری را که بخواهد انجام می‌دهد. در این جنگ، کشور ما از این لحاظ مظلوم واقع شد و گرنه پیروزی نهایی از آن غیورمردان ایرانی بود و سرافرازانه دماغ دشمن را به خاک و خون کشیدند. اگر رفتار رزمندگان ایرانی را با عراقیان ملعون در این جنگ مقایسه کنیم، متوجّه می‌شویم که رزمندگان ایرانی چطور با اسرای دشمن رفتاری انسان‌دوستانه دارند و چگونه به آنان رسیدگی می‌کنند و آنان را حتی مانند نیروهای خودی درمان می‌کنند اما حال، دشمن را در نظر بگیرید که چگونه پست فطرت است؛ از بمباران مناطق مسکونی گرفته تا دیگر نامردی‌هایی که با اسرای ایرانی داشته اند:

«پس از سه هفته و پس از آنکه دو نفر دیگر از اسیران مسن‌تر، از فرط گرسنگی و امراض قلبی و کبد و کلیه می‌میرند و جنازه‌هایشان، از اتاق بیرون برده می‌شود، «تکنیسین جوان» به خاطر هموعان، از وضع غذا شروع به اعتراض می‌کند.» (فصیح، ۱۳۶۹: ۱۵۳)

صدامیان ملعون، اسرای ایرانی را در بدترین وضعیت زندگی قرار می‌دادند به طوری کم‌ترین امکانات بهداشتی را از آنان دریغ می‌کردند:

«در آخرین روزهای ماه دوم اسارتِ تکنیسین جوان» اپیدکی مرگباری در اثر کثافت و مسمومیت غذایی در اردوگاه اسراء پیدا می‌شود. شپش از سر و روی همه بالا می‌رود. به علت کمبود تعداد توالت‌ها و به ویژه محدودیت آب، نبودن حمام یا دوش و سایر وسایل بهداشتی، تمام توالت‌ها و حتی اتاق‌های تاریک، بوی تعفن مدفوع و استفراغ و ادرار گرفته است و تمام اردوگاه، حال و وضع وحشتناک مردارخانه را دارد.» (همان: ۱۵۵)

درباره غذایی که به اسیران ایرانی داده می‌شد نیز نمونه زیر، مصداق درستی از این موضوع است:

«روزی دو بار به آن‌ها غذا داده می‌شود. هر غذا شامل یک نان فطیر و تقریباً بوی ناگرفته ساندویچی است برای هر نفر و یک خربزه با یک هندوانه به اندازه یک توپ فوتبال برای همه. چاقو یا قاشق و چنگال به اسیران داده نمی‌شود. اسیران مجبورند با دست خربزه یا هندوانه را پاره کنند و قسمت کنند و به دندان بکشند.» (همان: ۱۵۳-۱۵۲)

نمونه زیر، مصداق بارزی برای مقایسه رفتار دشمن با اسیران ایرانی با رفتاری که دلیران تنگستانی با نیروی دشمن خود که آن را اسیر کرده بودند، است؛ در آنجا رئیسعلی دلواری پس از به اسارات درآوردن دشمن، وی را درمان می‌کند و از فرد می‌خواهد که هر سخنی و نامه‌ای دارد، بگوید تا به دست مافوق خود برسانند که در نهایت از ایرانیان تعریف و تمجید می‌کند اما حال نمونه رفتار یک عراقی دشمن که با اسیر ایرانی دارد را مشاهده می‌کنیم:

«آن مرد هنوز چند قدمی بیش ندویده که سیل شلیک سربازهای عراقی به پاهای او، او را به خاک می‌اندازد. مردک که پاهایش غرق خون است، بلند می‌شود. هر طور هست می‌نشیند و با یک دست، دسته کلیدی را در هوا تکان می‌دهد عاجزانه می‌گوید که فقط می‌خواسته آن دسته کلید را به زنش بدهد اما سیل شلیک زمینی به اطراف او، مانع اجازه حرکت و تماس او با زنش می‌شود.» (ابراهیمی، ۱۳۶۶: ۱۴۹-۱۴۸)

شکنجه‌های روحی و جسمی، از شیوه‌های غیرانسانی صدامیان با اسرای ایرانی بود که اوج حقارت و نامردی بعضی‌ها را نشان می‌دهد:

«هنگام شب پس از آنکه اسیران را به اردوگاهی می‌آورند و پیاده می‌کنند، تفتیش بدنی دقیق‌تری از آن‌ها به عمل می‌آید. تمام اشیای جیب‌های اسیران اعم از پول و ساعت و انگشتر و سایر اشیای قیمتی حتی اوراق شناسایی آن‌ها گرفته می‌شود. حلقه نامزدی تکنیسین جوان» با زهره که پس از سال‌ها برای انگشتش کوچک شده است، به آسانی در نمی‌آید ولی سربازان عراقی، با زور و با خون‌آلود کردن انگشت، آن را بیرون می‌آورند.» (همان: ۱۵۰)

بیان مصیبت‌های میدان جنگ

دیدن مصائب جنگ، آن هم از نزدیک، چنان دردناک است که حتی نمی‌توان لحظه‌ای به آن فکر کرد. در میدان نبرد، فرصت رسیدگی به امور کوتاه است و وقت، آن جا طلاست. ولی پرداختن به جنگ و نبرد با دشمن، بعضی اوقات در جوارش بسی اتفاقات رخ می‌دهد که انسان، بعدش پی به عمق ماجرا می‌برد:

«می‌پرسم اون چیه داره می‌سوزه؟ می‌گوید: یه آمبولانس رو زدن؛ داشت مجروحان را می‌برد عقب. یکهو احساس می‌کنم که بوی گوشت سوخته به مشام می‌رسد. نمی‌پرسم مجروحان توی آمبولانس چه شدند. از قصد نمی‌پرسم. می‌دانم چه جوابی می‌دهد.» (دهقان، ۱۳۸۴: ۱۵۵)

بسی از رزمندگان ممکن بود که با رساندن آنان به مراکز درمانی، جان سالم به در می‌بردند ولی به دلیل اوضاع وخیم جنگ، این فرصت از آنان گرفته می‌شد و این عزیزان به درجه رفیع شهادت می‌رسیدند:

«یکی از بچه‌های دسته‌مون، این سنگر بغلی بود؛ صبح یه ترکش خورد زیر گلویش تا همین دو ساعت پیش جون می‌داد. غروبی تمام کرد. نشد بفرستیمش عقب.» (همان: ۱۶۱)

امام خمینی (رحمة الله علیه)

امام خمینی، بنیان‌گذار انقلاب اسلامی، روحانی مبارز و رهبر مسلمانان جهان، از همان آغاز نوجوانی درگیر مسائل بحرانی کشور بود و همواره روحیه مبارزه و ظلم‌ستیزی در وجودش سایه انداخته بود. ایشان در دوره پهلوی دوم به خصوص پس از سال ۱۳۴۰ به بعد که ماجرای انقلاب سفید جریان یافت، فرصت این را یافت که روحانیت شیعه را در جهت مبارزه با اهداف شوم حکومت پهلوی دوم رهبری کند. بدین ترتیب به صورت جدی در قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ رهبری این قیام را با شعار اسلامی و مبارزه با حکومت جاری برعهده داشت و از این زمان به بعد بود که اعتراضات مردمی علیه شاه به صورت آشکار و برنامه‌ریزی شده آغاز شد و این فصل جدیدی از درگیری‌ها را شروع کرد. اندیشه و کلام امام خمینی بر روحیه مردم چنان تأثیر شگرفی داشت که مردم حاضر بودند جان خود را فدا کنند. در این مدت، شاه از هر کوششی برای نابودی این نهضت استفاده می‌کرد؛ از جمله سرکوبی معترضین و یا دستگیری امام خمینی و تبعید وی به ترکیه و عراق. اما امام خمینی هم‌چنان مردم را علیه دستگاه فاسد حکومتی به شورش ترغیب می‌کرد. در حدود ۱۵ سالی که امام خمینی در تبعید به سر می‌بردند، از یک سو شدت مبارزات مردم بیشتر می‌شد و از سوی دیگر شاه نیز به کشت و کشتار و زجر افراد دستگیر شده، مشغول بود. در نهایت پس از شدت گرفتن مبارزات مردمی و بر ملا شدن بسیاری از اعمال فاسد شاه علیه کشور، شاه از کشور فرار کرد و امام خمینی در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ وارد کشور شدند که با استقبال گسترده مردم روبه‌رو شدند. در سال ۱۳۵۹ باز هم شروع فصل جدید مبارزه آغاز شد اما اینک مبارزه‌ای با عمال خارجی، حمله ناگهانی عراق به کشور که از آن به عنوان هشت سال دفاع

مقدس یاد می شود. امام خمینی در این مدت نیز عالمانه و مقتدرانه رهبری این جنگ را بر عهده داشتند و فرزندان معنوی وی نگذاشتند که امام تنها بماند و در نهایت به یاری خداوند پیروز شدند. امام خمینی فقط رهبر ایران نبود بلکه رهبر جهان اسلام بود و همه مسلمانان به صراحت اقتدا به اندیشه والای وی می کنند. امام خمینی پس از ابلاغ اندیشه های ناب خود و اهداف والای خود، در خرداد ۱۳۶۸ به دیدار محبوب خود شتافت. وقتی که خبر رحلت امام پخش شد، گویی مصیبتی عظمی برپا شده است. مردم ایران و مسلمانان جهان چنان ضجه می زدند که قلم از توصیف آن می ماند.

پس از اعلام خبر رحلت امام، روحیه مردم چنین بود:

«همه گرفته و ناراحت بودند حتی آنهایی که با امام هیچ رابطه ای نداشتند. اندوهی غریب در چهره مردم ریشه دوانده بود که به یقین از ترس برای آینده نبود.» (امیرخانی، ۱۳۹۰: ۲۷۳)

امام خمینی، مانند آسمانی بود که برای همه مسلمانان، یک رنگ بود و همه دوست داشتند از خورشید بینش بهره ببرند: «امام مثل بقیه نبود. با همه فرق می کرد. امام مثل هوا بود؛ همه آن را تجربه می کردند. به نحو مطبوعی عمیقاً آن را در ریه ها فرو می بردند. اما هیچ وقت لازم نبود راجع به آن فکر کنند. هوا ماندنی است. امام دریا بود؛ ماهی حتی اگر نهنک هم باشد، درکی از خارج آب ندارد. امام مثل آب بود. ماهی ها به جز آب چه می دانند؟ تمام زندگیشان، آب است. وقتی ماهی از آب جدا شود، روی زمین بیفتد، تازه زمینی که آرام تر از دریاست، شروع می کند به تکان خوردن.» (همان: ۲۶۹)

یاد امام خمینی چنان به رزمندگان اسلام در جنگ هشت ساله روحیه می داد که گرمابخش وجودشان در سرمای مبارزه بود. همگی تنها به عشق امام و برای حفظ اسلام می جنگیدند:

«امام برای آنهایی که دوستش داشتند، یک حضور دائمی نامحسوس بود. وقتی امام می گفت: من بازوی شما را می بوسم، گرمایی از بازوی چپ تا قلب هزاران بسیجی جریان پیدا می کرد این گرما وجود داشت. انگار که امام بازوی تک تک آن ها را بوسیده باشد. حال آن که آن ها هیچ وقت امام را ندیده بودند. بسیجی بدون امام معنا نداشت.» (همان: ۲۷۰)

نتیجه گیری

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، له خصوص در اوایل دهه شصت شاهد شکل گیری و بلوغ ادبیات پایداری در حوزه جنگ هستیم. در این دهه، هر چند با وقوع جنگ تحمیلی، ادبیات انقلاب اسلامی، با کم توجهی ادیبان رو به رو شد، اما با دو ژانر جدی در عرصه ادبیات مواجه هستیم؛ ادبیات پایداری و ادبیات مذهبی. نشر فارسی به طور جدی با خصلت مبارزه جویی، از دهه پنجاه شروع شده بود و در دهه اول پس از جنگ، در اغلب داستان ها، رویکرد سیاسی و اجتماعی به خود گرفت و وضعیتی پیش آمد که برخی نویسندگان، تجربه های شخصی را در حیطه نشر ادبی خود آوردند. برخی از آنان، روایتشان را از جامعه، واقعی و در چارچوب مسائل اجتماعی و متفاوت با قبل و همسو با تکنیک های تازه نوشته شدند. رشد ادبیات دفاع

مقدس، در ایام پس از جنگ، بیشتر از سایر ژانرها است. عمده‌ترین ویژگی همه این آثار، تعهد است که مخاطبان زیادی را به سوی خود جلب کرده است و همگی متکی بر تعهد اجتماعی و آرمان‌گرایی انقلاب اسلامی هستند. ادبیات انقلاب اسلامی، در وهله اول، به انقلاب و در وهله دوم، به پس‌زمینه‌های خیزش انقلابی مردم، متعهد است. اغلب آثار در این دوران، واقع‌گرا و با توجه به مناسبات اجتماعی جامعه معاصر ایران نوشته شده‌اند. این گونه آثار بعد از انقلاب، توانست هویت ایرانی، ملی و مذهبی را تقویت کنند و از نظر القای مفاهیم دینی در جامعه، تحول ایجاد کند. نقش دیگر این گونه آثار، در ماندگاری رویدادهای تاریخی انقلاب اسلامی است. نویسندگانی که در زمینه جنگ، آثاری نوشته‌اند، خالصانه و صادقانه به بیان احساسات خود پرداخته‌اند. شاید بتوان گفت که مهمترین کارکرد نثر پس از انقلاب، منعکس ساختن شور و احساس حاکم بر جامعه بود. به خصوص موضوعات مربوط به جنگ که نویسندگان، با بیان شگفتی‌ها، قهرمانی‌های رزمندگان اسلام و غیره، روحیه حیات و سرزندگی را در انسان می‌دمند. نویسندگان دوران انقلاب اسلامی، خود را با انقلاب و رهبرکبیر انقلاب و اهداف ناب اسلامی همسو کرده‌اند و استعداد خود را در جهت رشد و شکوفایی این مرز و بوم به کار برده‌اند و برای تقویت این نظام و ادای دین به این مملکت، با تمام توان وارد عرصه شدند. بعد از پایان جنگ نیز برخی نویسندگان نگاه گذشته-گرایانه به ادبیات پایداری دارند و به تجربه جنگ و انقلاب، نگاهی تبیین‌گرایانه و فلسفی دارند.

منابع و مآخذ

- ۱- احمدزاده، حبیب. (۱۳۸۶). *شطرنج با ماشین قیامت*. تهران: سوره مهر.
- ۲- امیرخانی، رضا. (۱۳۸۹). *بیوتن*. تهران: نشر علم.
- ۳- بایرامی، محمدرضا. (۱۳۸۶). *پل معلق*. تهران: افق.
- ۴- حاج سیدجواد، فتانه. (۱۳۸۰). *در خلوت خواب*. تهران: البرز.
- ۵- _____ (۱۳۷۶). *بامداد خمار*. چاپ دهم. تهران: البرز.
- ۶- حقوقی، محمد. (۱۳۷۷). *مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران*. تهران: نشر قطره.
- ۷- دهقان، احمد. (۱۳۸۴). *سفر به گرای ۲۷۰ درجه*. تهران: سوره مهر.
- ۸- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۷۱). *نویسندگان پیشرو ایران*. تهران: زمان.
- ۹- شکری، غالی. (۱۳۶۶). *ادب مقاومت*. ترجمه محمدحسن روحان. چاپ اول. تهران: نشر قو.
- ۱۰- فصیح، اسماعیل. (۱۳۷۱). *ثریا در اغما*. تهران: چاپخانه رخ.
- ۱۱- کافی، غلامرضا. (۱۳۹۰). *شناخت ادبیات انقلاب اسلامی*. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.